



۲۰۱۸/۰۴/۰۴

م. اسحاق نگارگر

## جامعه بیمار ولی بدون داکتر و پرستار

من در یکی از یادداشت‌های قبلی خود عرض کرده بودم که جامعه ما بیمار است و با این جامعه بیمار با حوصله و تحمل فراوان باید برخورد کرد و معمولاً هر بیماری یا مرض عرض‌های فراوان دارد. تعصب، سختگیری و سرو صدای بسیار زیاد برای تخلف‌های اندک یا رگ گردن پنداندن هنگام جرو بحث‌های سیاسی و فرهنگی یکی از سیماهای براننده جامعه ماست.

همین دو سه روز پیش بود که خانمی درد رسیده در تلویزیون شمشاد طومار شکایت باز کرده بود و از سوء استفاده‌های که به نام دین اسلام می‌شود، گریبان پاره می‌کرد که مرد طرف بحثش بوتل آب را به سوییچ پرتاب کرد. اگر از دیدگاه انصاف ببینیم این کشور روزگاری مورد تجاوز خارجی قرار گرفته آزادی خود را از دست داده بود و مردمش در برابر تجاوز خارجی قیام کردند. دو کشور همسایه با برخی کشور های دیگر نه خاص از برای خدا بلکه برای یک رشته منافع پنهان و پیداء، مبارزان و مجاهدان ضد تجاوز خارجی را کمک کردند و بعد از ده سال متجاوز خارجی بار و بسترش را برداشت و دنبال کار خود رفت. تا اینجا مردم افغانستان در سرتا پای جهان بدون این که قومیت، مذهب و زبان‌شان را در نظر بگیرند از این گروه‌های رزمنده و مجاهد صمیمانه و با تمام امکانات خود پشتیبانی نمودند. اما این گروه‌های مختلف مجاهدین بدبختانه نتوانسته بودند که یک قیادت واحد و منسجم به وجود بیاورند و بنا براین به مجرد رسیدن در کشور جنگ را بر سر قدرت را آغاز نمودند و در نتیجه این جنگ‌ها مردم بیگناه را کشتند، خانه‌های مردم را ویران کردند. یک منطق عادی یا شعور عام برای ما می‌گوید که چنانکه اعمال نیک اعمال بد انسان‌ها را زایل می‌کند اعمال بد نیز همان خاصیت را دارد و نیکی‌ها را زایل می‌کند.

ابلیس نمی‌تواند با خدا استدلال کند که من روزگاری معلم ملایک بودم و در ترازوی اعمال خود عالم نیکویی‌ها داشتم. یا آن راهب بنی اسرائیل یعنی برصیصا که بر دختر پادشاه تجاوز کرده او را کشت و در پشت صومعه خود به خاک سپرد بر اعمال قبلی خود استناد کند و از آن برای تبرئه خود استفاده کند. این یک جانب‌فصیه است و جانب‌دیگر اینکه برخی از رهبران مجاهدین از سرمایه‌هایی که به عنوان کمک برای جهاد بود ثروت اندوزی نمودند و دارایی بیت المال را به خود اختصاص دادند تا بدانجا که ملل متحد برخی از آنان را به تخلف از حقوق بشر متهم و موضوع عدالت انتقالی را مطرح کرد ولی برخی از رهبران در برابر تصمیم ملل متحد ایستادند و خود برای خود فرمان عفو صادر کردند. در این جا دو مسأله مطرح است:

۱) آیا مردم حق دارند که خواستار محاکمه قاتلان عزیزان خود باشند؟

۲) هر عمل جرمی دو جنبه دارد. جنبه تخلف از امر خدا و جنبه تخلف از حق مردم عفو عمومی هنگامی صورت گرفته می تواند که موضوع تحقیق و درجه جرم اشخاص روشن گردد و آنگاه محکمه و اولی الامر منتخب مردم از آنان بخواهد که به خاطر امن و نظم عامه از حق خود بگذرند. کاری را که قوه قضائیه باید بکند قوه مقننه یا شورا نمی تواند در آن تشبث کند و بنا بر این تحقیق و تحقق عملیه عدالت انتقالی حتی به نفع مجاهدین نیز است که ملامت را از ناملامت جدا می کنند. آخر انصاف نیست که بیچاره مجاهدین از آتش نخورده باشند ولی از دودش کور شوند.

و اما مسأله دوم این است که در این ماجرا مسأله مجاهد و غیر مجاهد و یا عالم دین و دشمن عالم دین مطرح نیست بلکه مسأله مجرم و غیر مجرم مطرح است.

کدام عالم دین حاضر است از عمل امامی که بر یک دختر معصوم تجاوز کرده است دفاع کند؟

عالم دین نیز معروض به گناه است و باید از گناه خود در برابر خدا و مخلوق خدا پاسخگو باشد. من از کلام الله مجید به دو موضوع اشاره می کنم. حضرت یوسف (ع) پیامبر خدا (ج) است ولی در مصر به عنوان برده فروخته شده است و هیچ اراده از خود ندارد. زن ثروتمند و هوسباز عزیز مصر او را پشت هفت دروازه بسته می برد تا او را به اطفای آتش هوس خود وادارد و آن پیامبر گرامی از نفس اماره خود به خدا (ج) پناه می برد و از معرکه زنا فرار می کند. او از خدا (ج) می خواهد که از بلای نفس اماره نگاهش دارد. موضوع دوم زنی فاحشه که از قارون پول گرفته است بر پیامبر خدا حضرت موسی تهمت زنا می زند ولی در حضور مردم به گناه خود اعتراف می کند و خداوند از گناهش می گذرد. خداوند مرا از غرور و خود بینی در پناه خود نگاه دارد به من بگوئید که کدام یک قدرت بیشتر دارد خدا (ج) یا شیطان. آنکه از شر نفس اماره به خدای خود پناه می برد مانند یوسف (ع) پشت هفت در بسته مرتکب گناه نمی شود. در حال آن امامی که بر دختر معصوم تجاوز می کند با دقت نگاه کنید دخترک معصوم با گریه برایش از خدا یاد می کند ولی او که اسیر و سوسه شیطان است می گوید:

**" من از خدا نمی ترسم!"**

در این گونه موارد ما نباید گرفتار تعمیم ناقص شویم و به خاطر یک کیک که در پوستین افتاده است همه پوستین روحانیت را در آتش بیفکنیم.

و اما من در عنوان نگارش خود یاد کرده ام که این جامعه بیمار است ولی داکتر و پرستار ندارد. جوانان ما گرفتار نوعی حالت بلا تکلیفی هستند.

از قدیم گفته اند:

" دماغ بیکار فابریکه شیطان" جوانانی که در مکتب استند ساعات درسی شان کوتاه شده تا بیکار بمانند. جوانانی که صنف دوازده را تمام کرده اند، در کانکور کامیاب نشده اند و بنابراین بیکار و بلا تکلیف هستند. و بالاخره جوانانی که پوهنتون را تمام کرده اند چون جامعه ما بر مدار روابط و واسطه ها می چرخد بیکار و بی روزگار این سو و آن سو می گردند و از خشم مانند سیر و سرکه می جوشند. این خشم انباشته شده در سینه ها راه فرار می جوید و در

یک جا باید برایش مجالی پیدا شود که سرریزه کند و بنا بر این سخت بهانه جو است و با اندک ترین تحریک افراطی ترین عکس العمل بروز می دهد. اگر انتقادی بر مجاهد کرده شد باید آنکه خود را مجاهد میدانند بوتل آب را بردارد و بر فرق خانمی که طرف صحبت اوست بکوبد.

در همین فیس بُک خواندم که در سطح بسیار بالا جناب محقق و جناب رئیس جمهور نیر مشیت و گریبان شده اند که امید وارم یکی از شوخی های اول اپریل باشد و گرنه کار این مردم بینوا زار است. حالا که نمی توانند این جامعه را جلو ببرند چه بهتر که مردم همه، این سرود را سر بدهند که :

**از طلا گشتن پیشیمان گشته ایم**

**مرحمت فرموده ما را مس کنید**

یعنی به دوران جمهوری محمد داود خان یا سلطنت محمد ظاهر شاه برگردانید که بیست در صد حوصله تحملِ همدیگر را داشتیم. فاعتبروا یا اولی الابصار

پنجشنبه دوم اپریل ۲۰۱۵ بر منگهم نگارگر

